

ترجمه و ایدئولوژی

فهیمة اسدی

کارشناس ارشد ادبیات

مساوی با عمل مؤلف نیست. چرا که عمل مؤلف، مساوی با یک متن نیست و بنابراین عمل مترجم هم مساوی با متن ترجمه شده نیست. اگر مؤلف را A و متن را B فرض کنیم و مترجم را D، باید گفت: A با B برابر نیست. و A و B مساوی با D نیست. A بخشی از B است و D همواره سعی می‌کند بخشی از B را به زبان دیگر ترجمه کند، نه همه‌ی B را.

مترجم و دنیای جدید

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن هیچ چیز قطعی، وجود ندارد و آن چه قطعیت یافته، اصل عدم قطعیت است و این نوشتار، رابطه‌ی مترجم را با همین دنیا در نظر می‌آورد. دنیای شناور ما، مدیون یک جهان‌بینی گسترده است که «یک ریشه‌اش جهان‌بینی هندوان و اندیشه‌ی هندیان قدیم است و یک ریشه‌اش جهان‌بینی نیچه‌یی و مدرن است و پیامد هر دو یک نهیلیسم عمیق انسانی».^۴ به راستی در مقام یک مترجم - آیا می‌شود چنین دنیای دوپاره و سراسر گسست‌ها و گسل‌ها را ترجمه کرد؟ آیا می‌توان از پیش فرض‌های یک مترجم یقین‌گرا، دنیای شکننده‌ی پیش فرض‌ها و زیر و روکننده‌ی یقین‌ها را نگاه کرد؟ باید گفت فراتر از تصور رایج بسیاری که مترجم را کسی می‌دانند که فقط وظیفه‌اش ترجمه‌ی لغات یک متن است؛ باید گفت که هر ترجمه یک چشم‌انداز است و هر چشم‌انداز یک تصور لغزان، پویا و زیرکانه درباره‌ی دنیای معانی، گزاره‌ها و مفاهیم است. دنیای نوین - ترجمه‌ی نوین می‌طلبد، دنیای نوین، دنیای قشنگ نو به قول «هاکسلی» یا دنیای قلعه حیوانی «جرج اورول» اگر تن به ترجمه بدهد هم بی‌باک است و هم گستاخ.

هاکسلی، در کتاب **دنیای قشنگ نو**، سال ۱۹۴۷ را سال نوین دیدن جهان و آغاز یک تحول بنیادی در چشم‌انداز بشریت مدرن می‌داند و این معنای ترجمه است!

خواندن دنیا و تمام درون آن به صورت یک متن و سپس تصمیم‌گرفتن که کجای این متن مکشوف و کجای آن نامکشوف است. البته هاکسلی شکست خورد و پیش‌بینی دنیای او فقط در ذهنیات او مؤثر افتاد و در خارج و در آن سال هیچ اتفاق بنیادینی از نوع دکارتی‌اش به وقوع نپیوست.

هم‌چنین جرج اورول، انگلیسی‌های هندو تبار، نویسنده و منتقد بزرگ معاصر، که سال ۱۹۸۴ را در عنوان کتابش آغاز خوانشی بنیادین از تمامی درون‌مایه‌های دنیا دانست و آن هم اتفاق نیفتاد، او فقط توانست با نوشتن **قلعه‌ی حیوانات** یعنی ترجمه‌ی زندگی استثماری و رقابت‌های ناسالم سرمایه‌داری به دنیای نمادین حیوانات و هم‌چنین کتاب مهم هوای تازه، یعنی دیدن و ترجمه‌ی زیرکانه و روانشناسانه‌ی دنیای جدید در قالب فرهنگ انگلیسی از چشم یک انسان ناظر به ما بفهماند که هیچ چیز در دنیای جدید تن به ترجمه‌ی مطلق و گرفتن

□ این گفتار بر آن است که رابطه میان مترجم و متن را روشن سازد و به یکی از نتایج و پیامدهای مهم ترجمه یعنی ایدئولوژی در نگره‌ی ترجمه بپردازد.

قرن بیستم، قرن ایدئولوژی‌هاست، قرن صف‌بندی عقاید در برابر یک‌دیگر، پیدایش جنگ‌های جهانی اول و دوم در اروپا، پیدایش تفکر سازمان یافته‌ی مارکسیسم یا مکتب آگزیستانسیالیسم، پدیدارشدن جنبش‌های مهم انقلابی نظیر انقلاب اسلامی در کشور خودمان، رویش فلسفه‌ی نهیلیسم، جهانی‌شدن تفکر سرمایه‌داری، هر کدام به سهم خود در رویش عقاید پیشتاز، کارگر و کارسازند؛ اما هدف این گفتار پرداختن به این حوزه‌ها نیست، بلکه مقصود، تأثیر معرفت جدید بر ترجمه، مترجم و دنیای مترجم است در برابر متن و دنیای مؤلف. مترجم چه می‌کند؟ از این جا به بعد ما باید وارد حوزه‌ی عملی مترجم شویم به‌عنوان یک «فاعل معرفتی»^۱ ترجمه یعنی خواندن و برگرداندن یک زبان به زبان دیگر.

در اصل، ترجمه، یک عمل زبانی است و بدون شناخت دنیای زبان مؤلف یا متن، عمل ترجمه امکان‌پذیر نیست. اما نکته‌ی مهم این‌جاست که «هیچ ترجمه‌یی مساوی با متن نیست»! اگر این مسأله را به صورت کانون‌شناسی دو زبان در نظر بگیریم، باید گفت هر زبان دنیای خاصی دارد که فقط مؤلف این دنیا بر همه‌ی امر تألیف آگاه است. تألیف یعنی جمع‌آوری گزاره‌های متعدد در حوزه‌ی وسیع یک زبان، که هم اجتماعی است و هم قاعده‌مند. به‌عنوان مثال ویلیام شکسپیر، مؤلف آثار معروفی چون **شاه لیر**، **هملت**، **تاجر ونیزی**، **رویا در نیمه شب تابستان** و... است. شکسپیر به‌عنوان یک فاعل اجتماعی - عملی تألیفی در حوزه‌ی سیاست، ادبیات، فرهنگ و اجتماع انجام داده است.

حال، پرسش این است که در این جا مؤلف، مساوی با متن است؟ باید گفت: «خیر» زیرا روی دیگر سکه، یعنی مترجم آثار شکسپیر هم، آن چه ترجمه می‌کند، متن است نه مؤلف. مؤلف، بسیاری از عوامل شناختی را برمی‌گزیند، پس‌گزینشی عمل می‌کند، بخشی از آن را می‌شناسد و بخش دیگر را نمی‌شناسد، بنابراین دیدگاه تمامی مؤلفین نسبی است نه مطلق. اگر مؤلف، گرایش‌اش در امر شناخت، مطلق‌اندیشی باشد، عمل او عمل ایدئولوژیک است. اگر دنیای پیش روی مؤلف را یک متن فرض کنیم - فرضی که ضرورت فکری تئوریک دارد - باید گفت چیرگی مؤلف بر متن، امری محال است. زیرا متن همیشه نسبی است نه مطلق، ماهیت اساسی هر متن را ناآشکارگی شکل می‌دهد و ماهیت مؤلف را آشکارگی. مؤلف، زاده‌ی متن است نه چیزی خارج متن؛ چرا که این متن است که زبان مؤلف را بدیهی و خطوط آن را مشخص می‌کند. هیچ مؤلفی سازنده‌ی زبان نیست. «پس فاعل شناسا که مؤلف است، محصول متن و واقعیت‌های پیچیده‌ی آن است».^۳ از این رو باید بگوییم عمل ترجمه،

دوباره ی افسار آن نمی‌دهد.

کسانی که دنیای نوین را ترجمه می‌کنند، می‌دانند که «تاریکی‌های آن بسیار بیش‌تر از روشنایی‌های آن است، ابهام جای وضوح و شفافیت را گرفته، چند بعدی جای تک‌بعدی را گرفته، کثرت‌ها بر وحدت‌ها خیمه زده‌اند»^۵ «دنیای نوین محصول کسی نیست، محصول یک ذهنیت جمعی و تاریخی است»^۶ ذهنیتی که با ماکیاوول و فرانسویس بیکن در دنیای سیاست و علم آغاز می‌شود و با دکارت، کوپرنیک، گالیله و نیوتن شکل می‌گیرد و با کانت و بیروان او، نیچه و فرزندان ناخلف او تفسیر می‌شود. به راستی مترجم این دنیای نوین، چه چیز را باید ترجمه کند؟ معیارها؟ اصول؟ ضوابط و موازین؟ این مفاهیم که قرن هاست رخت بر بسته‌اند و عدم توازن و عدم قطعیت و پیچیدگی‌های تو در توی فلسفی جای آن‌ها را گرفته است.

«مترجم تولیدکننده ی یک ترس ادگار آلن پوئی است»^۷ یا نوید دهنده ی دنیای عمیق و مملو از «سایه روشن‌های مسخ‌کننده ی کافکایی؟» دنیای شناور جدید، هم‌چنان متکی بر متافیزیک بودایی است، که هم آغاز یک پایان و هم پایان، در آن یک آغاز است. نیز سایه ی غول برجسته ی تاریخ «شورشگری‌های یک عقل آزاد، هم‌چون نیچه»^۸ دنیای ما را فراتر از نیک و بد، از چنگال مؤلف و چشمان مترجم، رها می‌کند.

و از این‌روی است که ترجمه، فقط به لغت ربطی ندارد، سرشت ترجمه معنایی را رقم می‌زند و این همان سخن ژرف مارکس است که: «در دنیای گذشته فرم (ساختار)، محتوا را در آغوش می‌کشید و دنیای نوین همانا معنا و محتوی از فرم فراتر می‌رود»^۹ و مترجم، کسی است که نه فراتر از متن، که فراتر از امکانات محدود خویش در اعماق متن، به کشف تازه‌یی دست یابد، کشف معنایی که بتواند دنیای پیش چشم او را معنایی دگرگونه بخشد.

تولید اندیشه‌ی سیاسی در ذهنیت مترجم

اندیشه‌ی سیاسی، در ذهنیت مترجم چه تأثیری بر روند ترجمه‌ی متون می‌گذارد. کالبدشکافی ذهنیت سیاسی فرآیندی است که با دو حوزه‌ی مفهومی درگیر است. اول مفهوم «قدرت»^{۱۰} دوم «مفهوم انقلاب و دگرگونی» متن که در محاصره‌ی قدرت و انقلاب به معنای دگرگونی کامل در ساختار عینی - ذهنی جامعه است.

منظور از متن سیاسی متنی است که خطوط اساسی و محتوای آن را در ذهنیت سیاسی مؤلف تشکیل می‌دهد. هر چند گفتیم که رابطه‌ی مؤلف با متن یک رابطه‌ی جز با کل است و مساوی نیست، زیرا مؤلف از درون متن برمی‌خیزد و به یاری زبان به خلاقیت و گزینش می‌پردازد، بنابراین «اگر ذهنیت مؤلف، متن انقلابی باشد، خود به خود فرآیند شکل‌گیری متن هم سیاسی می‌شود». متن سیاسی چه‌گونه متنی است؟ «متنی است که به‌صورت گزینشی سیاسی شود، یعنی اولویت‌ها و رویدادهای اساسی، ذهنیت مؤلف متن را سیاسی می‌کند»^{۱۱} اما متن، می‌تواند فراتر از ذهنیت مؤلف، رویدادهای ناآشکار دیگر را که هم‌چنان از تیررس افکار مؤلف به دور است، در خود انسجام دهد. به‌عنوان مثال کتاب **مثنوی** از مولانا جلال‌الدین محمد، به‌عنوان مؤلف زاده‌ی متن - **مثنوی** - است. از طرفی **مثنوی** اسم گزینشی متن است. ذهنیت مولوی، تنها ذهنیت ادبی نیست، بلکه اساساً متن ساخته و پرداخته چند ذهنیت، از یک مؤلف است، اما در

نهایت این متن است که مؤلف را به چند ذهنیت مبتلا کرده است. ذهنیت ادبی، ذهنیت الهی، ذهنیت اجتماعی، ذهنیت عرفانی عام و حتماً ذهنیت سیاسی.

شکل اصلی این است که اولویت با کدام است؟ اینجاست که اولویت را به جنبه‌ی ادبی و بلاغی این اثر (مثنوی) می‌دهند. مؤلف در متن شناور است و بیرون‌کشیدن مؤلف از متن کار مترجم، مضر است.^{۱۲} اینجاست که اگر مترجم با بینشی سیاسی به متن نگاه کند، متن را با سیاسی‌کردن محتوا ترجمه می‌کند. مترجم گرچه عمل ترجمه را انجام می‌دهد، ولی این عمل چند سویه مؤلف در متن است که عمل مترجم را رقم می‌زند. اگر A ذهنیت سیاسی دارد، B که متن است با ذهنیت سیاسی اساسی می‌شود، هر چند متن مساوی با A نیست اگر متن را متشکل از C-D-P و B و ... بدانیم، A مؤلف جزئی از این مجموعه‌ی بی‌نهایت است.

زمینه‌ی متن همیشه مطلق است، اما زمینه‌ی ذهنیت مؤلف نسبی است. به قول کریشنا مورتی «این کم‌تر است که در بیش‌تر جای دارد نه برعکس»^{۱۳}.

مؤلف سیاسی، متن را با دو نگره اصلی می‌سازد: قدرت و انقلاب. تأثیر مستقیم چنین نگره‌یی بر ذهنیت مترجم مشهود و غیرقابل انکار است. انقلاب، به‌معنای دگرگون کردن عناصر کهنه و سخیف و قدرت به‌معنای رقابت بین مثبت و منفی و تلاش و اقتدار برای غلبه مثبت.

منابع و ماخذ

- ۱- نقد ادبیات مدرن و فلسفه مدرن، احمدی، بابک. ۲- زمینه و متن، احمدی، بابک. ۳- هرمنوتیک، احمدی، بابک. ۴- هویت چهل تکه، شایگان، داریوش. ۵- زیر آسمان جهان، شایگان، داریوش. ۶- هویت چهل تکه، شایگان، داریوش. ۷- هراس، آلن پو، ادگار. ۸- شامگاه بتان، نیچه و چنین گفت زرتشت از نیچه. ۹- فلسفه هنر از دید مارکس، لیف شیدز، میخائیل. ۱۰- فراسوی ساختارگرایی، فوکو. ۱۱- کنترل رسانه‌ها، نوام چامسکی. ۱۲- زبان‌شناسی دکارت، نوام چامسکی. ۱۳- فراسوی خشونت، کریشنا مورتی.

گل لاله

علیرضا تبریزی

ای گل لاله که خونین دل و خندان دهنی
تو بدین شیوه نمایشگر احوال منی
این سخن با که توان گفت که جای دل من
شمع ماتم زده‌یی هست به فانوس تنی
سینه پر آه و به لب ناله و در دیده سرشک
به عزای دل من ساخته‌اند انجمنی
گر شدم خانه خراب غم عشق این چه شگفت؟
تن خاکی چه کند با غم خارا شکنی
تا زدم خیمه به‌سرمنزل هستی، نکشید
غم ز دل پای به‌قدر مژه برهم زدنی
ترسم ای غم‌چو از این منزل خاکی گذرم
بینم باز هم آغوش دلم در کفنی
حاصل هستی‌ام از بیم ملامت چون شمع
بود لبخند زنان خرمن خود سوختنی